

بررسی پسوند ترکی «تگین» در تاریخ بیهقی

حسین آرمین

دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد شبستر

چکیده

در کتاب **تاریخ بیهقی** اثر ارزشمند ابوالفضل بیهقی کلمات ترکی متعددی به کار رفته است. یکی از این کلمات که در نام‌ها و القاب در ترکیب با کلمات ترکی و فارسی مشاهده می‌شود، «تگین» است. در این مقاله کلمه‌ی «تکین» که در گویش آذربایجانی کاربرد دارد بررسی و اثبات شده که این واژه با کلمه‌ی «تگین» که کلمه‌ای ترکی می‌باشد، متفاوت است و سعی شده معنی «تگین» با توجه به این که از اضداد است به صورت واضح در ترکیب با کلمات دیگر بیان گردد و هر دو جزء القاب بررسی و ریشه‌شناسی شود.

واژگان کلیدی: تگین، تاریخ بیهقی، ابوالفضل بیهقی، القاب ترکی، غزنویان.

۱- مقدمه

تاریخ بیهقی اثر ابوالفضل بیهقی منشی و دبیر دوره‌ی غزنویان است که نه تنها از نظر تاریخی بلکه از زوایای دیگر دارای امتیازات بالایی است. این کتاب با توجه به ارائه تاریخ دوره‌ی غزنویان دارای اسم‌ها و القاب ترکی بسیاری است. در این کتاب بیش از بیست اسم و لقب با کلمه‌ی «تگین» ترکیب شده است. این مسأله باعث شده تا برخی جزء دوم این القاب را که مختوم به «تگین» هستند با کلمه «تکین» در گویش آذربایجانی که به معنی «مثل و مانند» است اشتباه گرفته و کلیه‌ی این القاب را در این کتاب اشتباه معنی و ریشه شناسی کنند.

در فرهنگ بزرگ سخن کلمه «تگین» کلمه‌ای ترکی عنوان شده و در معنی آن چنین آمده:

«۱- دلاور: پهلوان، دگر باره گفت ای بزرگان چین/تگینیان و شاهان و گردان چین (دقیقی) ۲- غلام: بر آزادگان کبر داری ولیکن/ینال و تگین را ینال و تگینی (ناصرخسرو)» (انوری، ج ۳، ۱۸۶۴: ۱۳۸۱).

در فرهنگ جامع فارسی به ترکی استانبولی هم معنی این کلمه پهلوان و نترس آمده است.

در فرهنگ آذربایجانی - فارسی معنی کلمه «تکین» چنین آمده:

«تکین (تاکین): ۱- مثل، شبیه، آی تکین اوز (صورت ماه)، ۲- تا، صاباحا تکین دؤزرم (تا فردا صبر می‌کنم)» (بهزادی، ۴۱۵: ۱۳۸۳).

در کتب لغات ترک «تکین» نیامده و آنچه در کتب تاریخی به صورت «تکین» آمده اشتباه نسخ است و «تگین» صحیح‌تر است.

در این تحقیق علاوه بر جزء دوم، جزء اول این القاب با راهنمایی‌های استاد فرهیخته‌ی تاریخ جناب آقای دکتر آلیاری معنی و ریشه شناسی شده است. محدوده‌ی این تحقیق کتاب **تاریخ بیهقی** بوده است.

۲- بحث و بررسی

۲-۱- تگین:

«تگین (tigin یا tegin) لغتی ترکی است، در اصل به معنی «بنده» بوده و سپس آن را با الحاق نام یکی از مرغان شکاری یا درندگان، به عنوان لقب پسران خاقان ترک به کار برده‌اند؛ مانند: «چغری تگین» (Çeqri tigin) و تنگاتگین (tonga tigin) که

«چغری» به معنی مرغ شکاری چرخ است و «تنگا» به معنی حیوان درنده ببر. (کربلائی، ج ۲، ۵۹۶: ۱۳۸۳)

«تگین» علاوه بر معنی بنده معانی امیر، رئیس و بزرگ را می‌رساند که ما این معانی را در ترکیب «سوباشی تگین» می‌بینیم. پس این کلمه از اضداد است.

آقای قیام الدین راعی در مقاله‌ای که در کتاب **یادنامه‌ی بیهقی** چاپ شده تگین را فقط در معانی پهلوان و قهرمان آورده‌اند. همچنین آقای دکتر جواد هیأت هم تگین را به معنی شاهزاده دانسته و به معنی بنده صحیح نمی‌داند. (ر.ک. هیأت، ۱۸۸: ۱۳۷۱)

در **تاریخ بیهقی** اسم «تگین» بدون ترکیب با کلمه‌ای دیگر به صورت‌های «تگین جیلمی»، «تگین سقلابی» و «تگین جامه‌دار» به کار رفته است که به نظر می‌آید در هر سه واژه «تگین» لقب و در معنی رئیس باشد:

«و من وی را دیدم بر سر سرگین دانی افکنده در جوار کوشک عدنانی که آن را سکین گویند و تگین سقلابی پرده‌دار بر وی موکل.» (بیهقی، ج ۳، ۹۲۰: ۱۳۸۶)

سقلابی را استاد خطیب رهبر، در حواشی کتاب نام ولایتی از روم دانسته است. ذیل کلمه سقلاب در **لغت‌نامه** مرحوم دهخدا چنین آمده است:

«سقلاب ولایتی است از ترکستان به منتهای بلاد شمالی قریب روم. مردم آن جا سرخ رنگ باشند و با ضم خطاست. ولایتی است از روم و به این معنی به جای حرف اول صاد بی نقطه هم به نظر آمده است.» (دهخدا، ج ۱، ۱۳۶۸۳: ۱۳۷۷)

«و در ساعت تگین جیلمی را که سواری مبارز و دلیر بود و تاقشیان او داشتی با پانصد غلام سرایی آسوده و پانصد خیل تاش گسیل کرد.» (بیهقی، ج ۳، ۹۳۵: ۱۳۸۶)

«گفته بود بدان وقت که امیر عراق معزالدوله تگین جامه دار را به سالاری لشکر فرستاد.» (همان، ج ۲: ۶۳۷)

هم‌چنین در مورد اسم ولایتی بنام «تگین‌آباد» که در **تاریخ بیهقی** هم آمده این نظر می‌تواند صادق باشد یعنی تگین‌آباد را می‌توان معادل «امیر آباد» یا «شاه آباد» نیز گرفت. «نیشتنندگان از تگین‌آباد روز دوشنبه سوم شوال از احوال لشکر منصور که امروز اینجا مقیمند.» (همان، ج ۱: ۳)

در حواشی دکتر فیاض تگین‌آباد نام شهری در محل قندهار بیان شده است.

۲-۲- آلتون تگین:

آلتون در ترکی به معنی زر و طلا است و علاوه بر این اسم، اسم مرکب «آلتون تاش» نیز در **تاریخ بیهقی** آمده است.

«آلتون: طلا بود که به عربی ذهب و به فارسی زر گویند.» (استرآبادی، ۲۶: ۱۳۷۴)

می‌توان معادل فارسی «آلتون تگین» را «امیر طلا» یا «بنده‌ی طلا» بیان کرد.

«و حاجبش راه آلتون تگین، امیرک با خود یار کرد تا بگفت که ناچار ببايد رفت.»
(بیهقی، ج ۱، ۲۷۴: ۱۳۸۶)

۲-۳- آی تگین:

«و بای تگین حاجب و آی تگین شرابدار و قلباق و هندوان و بیش تر مقدمان محمودی
این را سخت کارهند» (همان، ج ۲: ۶۴۷)

«آی» به معنی ماه است و علاوه بر اسم مرکب «آیتگین» که معادل آن در فارسی
«امیر ماه» می باشد اسم های دیگر ترکی مانند «آی خان» که از خوانین ترک بود و «آی
دوغمش» از اسامی رجال ترک را می توان مثال زد.

۲-۴- ارتگین:

در تاریخ بیهقی از دو شخصیت به نام «ارتگین» نام برده شده است:
«و دیگر در آخر وزارت امیر مودود در باب ارتگین که خواهر او را داشت، سخنی چند
گفت تا این ترک از وی بیازرد.» (بیهقی، ج ۲، ۵۱۲: ۱۳۸۶)

«و ارتگین حاجب سرای را خلعتی فرمود فاخر.» (همان، ج ۳: ۹۳۴)
«واژه ی «ار» در اوایل بعضی از اسامی رجال ترک مستعمل و شاید در آن ها معنی فتوت
و شجاعت مقصود است، چنان که «ارطغرل» در عمود سلسله سلاطین عثمانی و نام یکی از
پسران یلدریم بایزید، «ارتاش» و «اردیوانه» از آل ذوالقدر، «ارتنا» از حکمرانان آناتولی،
(کربلائی تبریزی، ج ۱، ۶۰۷: ۱۳۸۳)

«ارتگین: ار- مرد، تگین- قهرمان؛ مرد قهرمان.» (راعی، ۱۹۰: ۱۳۴۹)

«ار: ۱- شوهر ۲- مرد، جوان مرد» (بهبادی، ۱۵۸: ۱۳۸۸)

با توجه به آنچه در **روضات الجنان** آمده و این که کلمه ی «ار» علاوه بر معنی مرد
در ترکیبی که به عنوان لقب به کار می رفته معنی جوان مردی و فتوت را می رساند، پس
می توان «ارتگین» را امیر جوان مرد یا بنده ی جوان مرد معنی کرد.

۲-۵- الب تگین:

در تاریخ بیهقی از چهار شخصیت با نام الب تگین سخن رفته است که در نسخه ی
چاپی استاد خطیب رهبر، الب تگین (حاجب بزرگ و سپاه سالار سامانیان) یک بار به
صورت «الب تگین» و دو بار به صورت «الپ تگین» آمده است. نظر بر این است «الب»
همان «آلپ» به معنی پهلوان می باشد و این دو گانه نویسی مربوط به نسخ است.

«آلپ: به معنی پهلوان و بهادر آلپ لار جمع آن است.» (استرآبادی، ۲۵: ۱۳۷۴)

«از ابتدای کودکی وی تا آنگاه که به سرای الب تگین افتاد، حاجب بزرگ و سپاه سالار
سامانیان، و کارهای درشت که بر وی بگذشت.» (بیهقی، ج ۱، ۱۴۱: ۱۳۸۶)
«پیش از آن که من به سرای الب تگین افتادم.» (همان: ۲۴۸)

پس می‌توان معادل فارسی «آلپ تگین» را امیر پهلوان یا بنده‌ی پهلوان بیان کرد.

۲-۶- بای تگین و بگ تگین:

در تاریخ بیهقی از سه شخصیت با نام «بای تگین» که بای تگین (غلام بونصر)، بای تگین (حاجب) و بای تگین (زمین داوری) می‌باشند، سخن رفته است: «و این بای تگین زمین داوری، بدان وقت که امیر محمود سیستان بستد و خلف برافتاد.» (همان: ۱۶۶)

کربلایی تبریزی جزء اول این واژه را معادل «بک» و به معنی بزرگ و امیر گرفته است: «بک، باک، بیک، بیگ، بای، بی: بزرگ، امیر، حاکم، سردار، صاحب...» (کربلایی تبریزی، ج ۲، ۵۷۵: ۱۳۸۳)

می‌توان از اسم‌های مرکب دیگر با «بای» واژه‌های «بای دُغموش» و «بای دوغان» را مثال زد.

با توضیحات بالا و هم‌معنی بودن «بای» و «بگ» می‌توان اسم مرکب «بگ تگین» را که در تاریخ بیهقی هم آمده هم‌معنی و هم‌ریشه با «بای تگین» دانست. «بای» و «بگ» به معنی بزرگ می‌باشند و اسم‌های «بگ تگین» و «بای تگین» به معنی امیر بزرگ است. در تاریخ بیهقی از چهار شخصیت با نام‌های بگ تگین (حاجب)، بگ تگین (آبدار)، بگ تگین (چوگاندار محمودی) و بگ تگین (مرغابی) سخن رفته است. «و بنده بگ تگین حاجب با خیل خویش و پانصد سواره خیاره در پای قلعت است.» (بیهقی، ج ۱، ۴: ۱۳۸۶)

از اسم‌های دیگری که مرکب با «بگ» است می‌توان به بگ تغدی که در کتاب تاریخ بیهقی نام شخصیتی است که سالار و حاجب است و بگ‌توزون اشاره کرد. البته باید توجه داشت بای در دیوان لغات الترک به معنی ثروتمند و دارا هم آمده است و آقای قیام‌الدین راعی باتگین را به معنی قهرمان ثروتمند آورده است: «بای (bay): دارا و ثروتمند» (کاشغری، ۵۰۶: ۱۳۸۶)

۲-۷- بغراتگین:

بغراتگین نام پسر و ولیعهد قدرخان است. البته نام این شخص به صورت «بغراخان» هم آمده است و نشان‌گر این نکته است که «تگین» و «خان» در میان ترکان دارای معانی نزدیکی بوده است:

«و دیگر ودیعت از فرزندان امیر فرزند بغراتگین که ولی عهد است.» (بیهقی، ج ۱، ۲۶۱: ۱۳۸۶)

«بغرا بضم اول و سکون ثانی درست است.» (کربلایی تبریزی، ج ۲، ۵۵۴: ۱۳۸۳)

بغرا (هارون بغرا الثانی) هم نام پدر و هم نام پسر (یوسف قدر الاول) قدرخان از ملوک

آل افراسیاب (قره خانیان) بوده است و در **تاریخ و صاف** از آن‌ها سخن رفته است که نویسنده‌ی کتاب مذکور این مطلب را از کتاب **الکامل فی التاریخ** ابن الأثیر آورده است:

قضا اوج قدر قدرخان شکست
 قرا خان و ایلک چو بغرا گذشت
 به بند فنا دست خاقان بیست
 تو گویی که بادی به صحرا گذشت
 در کتب لغت ترکی بغرا را هم چنین نام آشی دانسته‌اند و به صورت افسانه، ایجاد آن را به بغراخان نسبت داده‌اند.

در ترکیب «بغراتگین»، بغرا به معنی شتر نر درست‌تر است و معادل فارسی آن «امیر مانند شتر نر» است.

۲-۸- بلگاتگین:

در **تاریخ بیهقی** زمانی که امیر علی قریب با بونصر مشکان درد دل می‌کند از شخصی به نام بلگاتگین از حاجبان امیر مسعود غزنوی نام می‌برد. نام وی دوبار در این کتاب آمده است:

«و بلگاتگین حاجب و گروهی دیگر که نه زن‌اند و نه مردان.» (بیهقی، ج ۱، ۴۳: ۱۳۸۶)
 «بلگا» همان «بلکا» است، همان‌طور که «تگین» را در بسیاری جاها «تکین» آورده‌اند.
 دکتر حسن انوری در کتاب **اصطلاحات دیوانی دوره‌ی غزنوی و سلجوقی** خود ذیل کلمه‌ی بلکا چنین آورده است:

«عنوان و سمتی است که ترک‌ها به امرای خود می‌داده‌اند و معنی آن حافظ و پاسبان است و در بسیاری کتب و منشآت قدیم عنوان بلکا با این ترکیبات ملاحظه می‌شود: اینانج بلکا، اینانج قتلغ بلکا و الغ بلکا و نیز بلکاتگین یکی از امرای سلطان مسعود غزنوی بوده است و شرح حال او در **تاریخ بیهقی** مسطور است و بلکابک در این شعر سوزنی سمرقندی آمده است:

قدرت آل نوح بلکابک / ز اقتدار قدر طغان خان است» (سوزنی سمرقندی، نقل از: انوری، ۲۳۹: ۱۳۷۳)

پس می‌توان معادل فارسی «بلگاتگین» را امیر پاسبان بیان کرد و این معنی متناسب است با لقب «بلگاتگین» که یکی از حاجبان سلطان مسعود غزنوی بوده است.

۲-۹- بوری تگین:

در **تاریخ بیهقی** بارها نام «بوری تگین» آمده است:

«و حدیث بوری تگین پسر ایلگ ماضی، مردی است مهترزاده و چون او مردمان، ما را امروز به کار است» (بیهقی، ج ۲، ۴۹۲: ۱۳۸۶)

در توضیح کلمه‌ی بوری تگین استاد خطیب رهبر آورده است:

«همان ابراهیم پسر ایلگ ماضی است.» (همان، ج ۳: ۱۰۰۶)

از این توضیح و توضیحی که در رابطه با «ایلگ» آمده است مشخص می‌شود نام یکی از پسران ایلگ موسس ایلگ خانیان (آل افراسیاب)، ابراهیم می‌باشد که لقب وی «بوری تگین» بوده است.

«بوری گرگ بود که آن را به عربی ذئب نامند و به ترکی رومی نفیر باشد که آن را نوازند و به زبان گرجی نان و به هندی بدره و همیان زر را گویند.» (استرآبادی، ۸۶: ۱۳۷۴)

هم‌چنین در ترکی قاورد را گرگ گفته‌اند که در لقب مؤسس سلجوقیان کرمان_قره ارسلان قاورد وجود دارد. همان‌طور که در اول مقاله آمد، گاه پسوند تگین را با نام یکی از مرغان شکاری یا درندگان به عنوان لقب پسران ترک به کار برده‌اند. پس «بوری» در معنی گرگ و «بوری تگین» در معنی «امیر مانند گرگ» صحیح به نظر می‌آید.

۲-۱۰- پورتگین:

در بعضی جاها «بورتگین» نیز آمده ولی به نظر می‌رسد در اصل این لقب باید «پورتگین» باشد و هیچ مناسبتی با «بوری تگین» ندارد. استاد فیاض در حواشی تاریخ بیهقی در توضیح کلمه «بورتگین» چنین آورده است:

«اگر نسخه‌ها درست باشد باید گفت که این بورتگین دیگری است غیر از آن بورتگین یا بوری تگین مذکور قبل و چنان که از فحوای کلام برمی‌آید یکی از غلامان یا اشخاص گریخته از مسعود باشد مانند بقیه‌ی مذکوران در متن.» (بیهقی، ج ۳، ۱۰۲۲: ۱۳۸۶)

«و بورتگین بر جنگ بیش‌تر نیرو می‌کرد و آن چه گریختگان این جایی‌اند.» (همان، ج ۳: ۹۰۱)

«بور» در کتب لغات ترک در معانی شخص ناتوان و اسب طلایی و رنگی مابین زرد و قرمز آمده است.

و «پور» واژه‌ای فارسی است که ترکیب آن با «تگین» صحیح‌تر به نظر می‌رسد یعنی اسمی که جزء اول آن فارسی و جزء دوم آن ترکی است و در معنی امیرفرزند می‌باشد. نظر دکتر آلیاری نیز بر این است که «بور» در ترکیب «بورتگین» همان «پور» است.

۲-۱۱- خمارتگین:

از دو شخص با نام‌های «خمارتگین ترشک» و «خمارتگین قرآن خوان» در تاریخ بیهقی سخن رفته است و به نام پلی نیز به نام «پل خمارتگین» اشاره شده است و یک اسم ترکیبی با خمار با عنوان «خمارتاش» هم آمده است:

«و حاجب سرائی ابله گونه‌بی که او را خمار تگین ترشک گفتندی.» (همان، ج ۲: ۶۵۹)

«و غلامی است مقدّم ایشان که او را خمارتگین قرآن خوان گویند و بنده پرورده است او را.» (همان، ج ۲: ۷۴۰)

هم‌چنین در قسمت‌های ترک زبان ایران و در جمهوری آذربایجان «خمار» نامی برای خانم‌هاست.

می‌توان گفت معادل فارسی «خمارتگین»، بنده‌ی مست یا امیر مست است.

۲-۱۲- ساوتگین:

«وآخر البتگین بخاری و خمارتاش شرابی و ساوتگین خانی را که سالاران بودند و فساد ایشان انگیختند بگرفتند.» (همان، ج ۱: ۲۶۱)

در فرهنگ سخن «ساو» در معانی باج، خراج، خالص و طلای خالص آمده است:

«ساو: تویجو (toygu)، تالان (talan) (باج) ...» (شاه‌مرسی، ۵۵۴: ۱۳۸۸)

پس ساوتگین می‌تواند به معنی امیر خراج باشد.

۲-۱۳- سباشی تگین:

«سباشی» یا «سوباشی» مقامی نظامی بوده است چنان‌که در تاریخ بیهقی به صورت «سباشی» و بدون ترکیب با «تگین» هم آمده است:

«بدان وقت که از بخارا لشکرهای ایلگ و سباشی تگین بیامد.» (همان، ج ۳: ۸۸۲)

دکتر حسن انوری ذیل کلمه‌ی «سوباشی» چنین آورده است:

«در تاریخ بیهقی به صورت لقب یا اسم (امیر حاجب سباشی) و در سیرالملوک

هم‌چون عنوان شغلی به کار رفته است، آن‌جا که گوید: این نامه به دست یک سوباشی با

ده غلام خوارزم فرستاد. خوارزمی در مفاتیح العلوم سباشی را به صاحب جیش و فرمانده

لشکر معنی کرده است و هندوشاه نخبوانی به لشکرکش معنی کرده است و نوشته است

پادشاه ترکستان به سلجوق جد سلجوقیان لقب سوباشی داد.» (انوری، ۱۳۴: ۱۳۷۳)

استرآبادی معنی سوباشی را شحنه و داروغه نوشته است. به نظر می‌آید این کلمه در

زمان وی به این سمت اطلاق می‌شده، ولی در دوره‌ی غزنویان با توجه به شواهد تاریخی

سمتی لشکری درست‌تر می‌باشد و در دوره‌ی سلجوقیان به مفهوم فرماندهی قوا صحیح

است. بنابراین چون سوباشی اسم مقامی بوده است، می‌توان «سوباشی تگین» را به «امیر

سوباشی» یا با در نظر گرفتن معنی خود کلمه «سوباشی» به «امیرلشکر» و «فرمانده‌ی

قوا» معنی کرد.

۲-۱۴- سبک تگین:

نام پدر محمود غزنوی است و به ضم اول و دوم درست است و بارها در تاریخ بیهقی

آمده است:

«و آن افاضل که تاریخ امیر عادل سبکتگین را براندند.» (بیهقی، ج ۱، ۱۴۹: ۱۳۸۶)

استرآبادی در بیان معانی «سوبوک» و «سبکتگین» آورده است:

«سوبوک قلم پایین پا را نامند و مجازاً پی را گویند.» (استرآبادی، ۱۷۱: ۱۳۷۴)

«سبک‌تگین نام پدر پادشاهی است که او را محمود سبک‌تگین می‌گفتند و معنی ترکیبی آن نیک قدم است، زیرا که به لغت مغولیه سوبوک به معنی پی و پا و تکین به معنی نیکو و نیکو صورت بود.» (همان: ۱۷۱)

استرآبادی کتاب خود را بعد از ورود مغول به ایران نوشته است پس «سوبوک» را لغتی مغولی دانسته و معنی خاصی برای آن بیان کرده است. به عقیده‌ی او معنی «سوبوک» «دوست داشتنی» است و ترکیب آن با «تگین» معنی بنده یا امیر دوست داشتنی را می‌دهد.

۲-۱۵- قراتگین:

از شخصی به نام عبدالله قراتگین در تاریخ بیهقی نام برده شده است: «و با عاجزی چون عبدالله قراتگین سر و کار داشت، چون نام اریارق بشنید و دانست که مردی با دندان آمد.» (بیهقی، ج ۲، ۴۱۸: ۱۳۸۶)

استاد خطیب رهبر در حاشیه‌ی کتاب آورده است: «سالار غازیان بود که قاضی شیراز می‌خواست وی سالار هندوستان شود.» (همان: ۵۳۹)

واژه‌ی «قرا» با اسم‌ها و القاب متنوع دیگر ترکی و غیر ترکی ترکیب شده و از این ره‌گذر ترکیباتی مانند «قرا یوسف»، «قرا ارسلان»، «قراخانیان» و «قرامحمد» به وجود آمده است.

این کلمه دارای معانی گوناگونی است. یکی از فرهنگ‌هایی که به صورت کامل معانی قره را آورده فرهنگ ترکی لاروس است. برای همین قسمتی از متن اصلی این فرهنگ و ترجمه‌ی آن را در زیر می‌آوریم:

"Kara kelimesi Altay kavimlerinde, özellikle Türkler arasında çeşitli anlamlarda kullanılmıştır: kara, çinlilerle olduğu gibi dört renkten (kara, kızıl, gök, ak) biri olarak kuzey yönünü belirtir.

Büyüklik, yükseklik anlamı verir : karahan, kara ordu, kara koyunlu, kara hazar, kara kalpak, kara yoluk birleşmelerinde büyük.

Baş anlamlarında kullanılmıştır. Kara Timur, kara Hasan, kara Yusuf, karaman birleşmelerinde de gözüpek, cesur anlamına kullanıldığı görülür.

Karasu, karaçay birleşmeleri ise suyun bol ve gür olduğuna işarettir." (larousse, 1981, vol 6 : 916).

ترجمه: «کلمه کارا (قره، قارا) در میان مردم قوم آلتای به‌خصوص در میان ترک‌ها به

معانی گوناگونی به کار می‌رود. قرا هم‌چنان در میان چینیان وجود دارد، یکی از چهار رنگ (سیاه، قرمز، کبود، سفید) است و سمت شمال را نشان می‌دهد.

مفهوم بزرگی، بلندی می‌دهد: در ترکیبات قراخان (خان بزرگ)، قرا لشکر (لشکر بزرگ)، قره قویونلو، قرا خزر، قرا کلاه (کلاه بزرگ)، قراجاده (جاده بزرگ) به معنی بزرگ است.

در القاب به کار می‌رفته است. در ترکیبات قراتیمور، قرا حسن، قرایوسف، قرا من(قهرمان) به معنی بی‌باک و شجاع به کار رفته است.

در ترکیبات قرا آب (آب انبوه) و قراچای نیز اشاره به زیادی آب و تندی آب است.

قرا (قره) در دیوان لغات الترک کاشغری به دو معنی سیاه و بزرگ آمده است:

«قرا qara: سیاه و بزرگ. به خان‌های خاقانیه این لقب را می‌دهند مانند بغرا قرا خان

boğra qara xaqan که خود داستانی دارد» (کاشغری، ۵۳۳: ۱۳۸۸)

در فرهنگ شاه‌مرسی از معانی متفاوتی که برای کلمه «بزرگ» آورده شده است

یکی هم «قرا qara» است:

«بزرگ: ... قارا Qara, بیگ Bəy ...» (زارع شاه‌مرسی، ۱۷۲: ۱۳۸۸)

همان‌گونه که می‌بینیم کلمه «قره» در معانی زیادی به کار رفته است. در ترکیب این

کلمه با اسمی دیگر به صورت لقب، بعید است در معنی سیاه به کار رفته باشد. به نظر

می‌آید در القاب یکی از معانی بزرگ، بلند و شجاع صحیح‌تر است. پس ترکیب «قرا تگین»

به معنی امیر بزرگ یا امیر شجاع است.

آقای قیام الدین راعی قرا تگین را به معنی قهرمان سیاه و قراچولی را به معنی بیابان

تاریک آورده‌اند.

۲-۱۶- علی تگین:

در تاریخ بیهقی بسیار از «علی تگین» که از دشمنان غزنویان بود، نام برده شده

است:

«رسولی نامزد کرد تا نزدیک علی تگین رود.» (بیهقی، ج ۱، ۵۶: ۱۳۸۶)

ترکیب «تگین» با کلمه‌ای عربی به عنوان لقب، در آن دوره در ماوراء النهر محتملاً

حکایت از رسیدن دین اسلام و پذیرش آن توسط قوم آل افراسیاب می‌باشد. دکتر آلیاری

در مقاله‌ای سندی از رواج اسلام در میان این قوم آورده‌اند:

«امیر اسماعیل سامانی با فتوحات درخشانش سد محکمی در برابر فشار ترکان کشید

که شکستش مشکل به نظر می‌رسید. منابع متفق القولند که وی در سال ۲۸۰ قمری

با کامیابی شمال ماوراءالنهر را از عناصر چپاول‌گر پاک‌سازی نمود و شهر طراز را به

متصرفاتش اضافه کرد. اشاره شده که کلیسای نسطوری شهر به فرمان امیر به مسجد

جامع مبدل گردید. حرکات صحیح نظامی او بود که راه را برای مبلغین اسلامی باز نمود تا در دشت‌های آسیای میانه به ترویج آئین اسلام دست یازند.

از آن جمله می‌توان به یکی از سیماهای درخشان اشاره کرد؛ یعنی به ابوالحسن کلماتی که اهل نیشابور بود و در میان ترکان قره‌خانی (آل افراسیاب) به تبلیغات دامنه‌داری به سود این عهد اسلام دست زد و در این زمینه اقدامات جالبی به عمل آورد. «آلیاری، ۳: ۱۳۸۳»

۲-۱۷- آسیغ تگین:

این لقب در متن تاریخ بیهقی نیامده ولی استاد خطیب رهبر در حواشی لقب حاجب و سپاه سالار خراسان را آسیغ تگین آورده است. آسیغ را استرآبادی لغتی ترکی دانسته و نفع و فایده معنی کرده است، ولی به نظر می‌آید «آسیغ» در ترکیب «آسیغ تگین» معنی خاصی ندارد و اسم خاص است.

۲-۱۸- قتلغ تگین:

در کتاب تاریخ بیهقی از دو شخصیت با نام «قتلغ تگین» نام برده شده است: یکی «قتلغ تگین بهشتی» حاجب مسعود غزنوی در ایام اقامت در هرات و دیگر «قتلغ تگین» حاجب بونصر. هم‌چنین نام غلام سبکتگین هم «قتلغ» بوده است: «و سبیل قتلغ تگین حاجب بهشتی آن است که برین فرمان کار کند.» (بیهقی، ج ۱، ۱۷۴: ۱۳۸۶)

«قوتلوغ: یعنی مبارک و با میمنت» (استرآبادی، ۲۱۲: ۱۳۷۴) می‌توان ترکیب «قتلغ تگین» را که با ضمه‌ی اول و دوم صحیح است، «امیر مبارک» معنی کرد. آقای قیام الدین راعی این لقب را به معنی قهرمان مسعود آورده است.

۲-۱۹- شار تگین:

«و محمد پسر حاجب طغان و محمد شار تگین و لشکرستان دیلم و احمد ارسلان خازن و...» (بیهقی، ج ۱، ۲۵۳: ۱۳۸۶) شار به معنی نوعی روباه و شغال آمده است: «شار: Çakal» (صالح پور، ۶۶۵: ۱۳۷۰)

با توجه به ترکیب اسم‌های حیوانات درنده و مرغان شکاری با «تگین» بعید به نظر نمی‌رسد که در ترکیب «شار تگین» شار به معنی شغال باشد. «شار» لقبی است که در افغانستان به امرای غرجستان داده بودند. هم‌چنین در لغت‌نامه‌ی مرحوم دهخدا ذیل کلمه‌ی غرجستان چنین آمده است: «ولایتی است که راه هرات در مغرب و غور در مشرق وی و مروالروذ در شمال و غزنه در جنوب آن است و عنوان پادشاه این ناحیت در قدیم «شار» بود. اکنون این ناحیه در

افغانستان است. (حواشی برهان قاطع، چ معین) ... حکام غرjestان را شار می خواندند (تاریخ گزیده ص ۳۹۷) ...» (دهخدا، ج ۱۱، ۱۶۶۴۴: ۱۳۷۷)

۲-۲۰- موسی تگین:

«و دیگر روز رسولی رسید از پسران علی تگین اوکا لقب، نام وی موسی تگین، و دانش مندی سمرقندی.» (بیهقی، ج ۲، ۴۲۷: ۱۳۸۶)

آن چنان که در تاریخ بیهقی آمده موسی تگین نام شخصی فقیه بوده که لقب وی اوکا بوده است. دکتر فیاض در حواشی خود بر تاریخ بیهقی از دیوان لغات الترک معنی «اوکا» یا «اگا» را بسیار خردمند آورده است.

۲-۲۱- نوش تگین:

در تاریخ بیهقی از چند شخصیت با نام نوش تگین سخن رفته است. در این کتاب و کتب دیگر نوش تگین به صورت انوش تگین هم آمده است. آن چه از صفحات تاریخ بیهقی در مورد اشخاصی که به نام نوش تگین معروف بودند به دست می آید این است که این اشخاص در مناصبی مانند تصدی امور چوگان بازی، حاجبی، خاصه خادمی، نگهبان نوبتی، والی و سپاه سالاری کرمان، آخر سالاری، دوات داری و والی گری دمشق بوده اند.

نوش در فرهنگ سخن در معانی گوارا باد، هر چیز ملایم و ایجاد کننده ی خوشی و لذت، عسل، پادزهر، شراب، نقل و شیرینی که مزه شراب می کنند، بی مرگی، زندگی و... آمده است. محتملاً معنی نوش در ترکیب «نوش تگین» بی مرگی و زندگی است.

نوش «از اوستایی (anaša) و پهلوی (anošak) است و خود مرکب از دو جزء (ان/ ana : پیشوند نفی در پارسی باستان، اوستایی و پهلوی) و (اوشه/ uša: مرگ) که در شاهنامه به صورت (هوش) و به همان معنی دیده می شود.» (آیدنلو، ۱۳۸۸: ۱۲۲) پس نوش تگین یا انوش تگین به معنی امیر بی مرگ و جاوید است.

۲-۲۲- یغان تگین:

«از جانب ما نامزد یغان تگین بود پسر قدرخان که درین روزگار او را بغراخان می گفتند.» (بیهقی، ج ۱، ۲۴۳: ۱۳۶۸)

استاد خطیب رهبر در حواشی کتاب آورده است: «مرحوم دکتر فیاض در تعلیقات چاپ سال ۱۳۲۴ تاریخ بیهقی صفحه ۷۰۳ نوشته اند: «یغان در ترکی به معنی فیل است و با نام ارسلان (شیر) و بغرا (شتر نر) مناسبت دارد.» (همان: ۳۶۳)

۲-۲۳- ینال تگین:

«چون بوعلی حاجب و بگ تگین مرغابی و ینال تگین و محمد پسر حاجب طغان و...» (همان: ۲۵۳)

هم چنین سواران شخصی به نام «ابراهیم ینال» را «ینالیان» می گفتند. دکتر

آلیاری «ینال» را به تقدیم یاء بر نون صحیح و معنی آن را «سر و رئیس» می‌داند، در حالی که پروفسور راورتی به تقدیم نون بر یاء صحیح دانسته که خطاست.

«نال:inal» به جوانی اطلاق می‌شود که مادرش «خاتون ترک» (و دارای اصل ونسب) ولی پدرش از عامه‌ی مردم باشد و پدرش اصل است.» (کاشغری، ۱۳۳: ۱۳۸۳) با توجه به آن‌چه در فرهنگ سخن در معنی ینال آمده به ظاهر کلمه ینال هم به مانند تگین از اضداد می‌باشد و در دو معنی سردار و غلام آمده است:

«ینال yanāl ... ۱- سردار، رئیس، به ویژه سردار ترک نژاد: بر آزادگان کبرداری ولیکن ینال و تگین را ینال و تگینی (ناصرخسرو، ۱۶) زشت بود بودن آزاده را/بنده‌ی طوغان و عیال ینال (ناصرخسرو، ۳۴۸) ۲- غلام، برده: بر آزادگان کبر داری ولیکن ...» (انوری، ج ۸، ۸۵۸۱: ۱۳۸۲)

به احتمال زیاد واژه‌های «تگین» و «ینال» هم‌چنان که در حواشی کتاب **روضات الجنان** آمده و در دیوان **لغات التبرک** اشاره شده دگرگونی معنایی داشته است؛ یعنی در دوره‌ای به یک معنی به کار می‌رفته و در دوره‌ی دیگر معنای آن‌ها تغییر یافته است. البته القاب و اسم‌های دیگری که با «تگین» ترکیب یافته‌اند وجود دارد و در دیگر کتب تاریخی آمده است ولی چون محدوده‌ی تحقیق کتاب **تاریخ بیهقی** بوده به این اندازه اکتفا می‌شود.

۳- نتیجه گیری

کلمه «تگین» کلمه‌ای ترکی است و با کلمه «تکین» در گویش آذربایجانی کاملاً متفاوت است. این کلمه در معنی از اضداد است و هر دو معنی غلام و امیر از آن به دست می‌آید. البته در کتاب‌های تاریخی و فرهنگ‌ها علاوه بر این دو معنی، معانی بزرگ، رئیس، نیکو صورت و شاهزاده را نیز برای این واژه ذکر کرده‌اند.

ترکیباتی را که با کلمه‌ی تگین در کتاب **تاریخ بیهقی** وجود دارد می‌توان به چند دسته تقسیم کرد:

۳-۱- ترکیبی از تگین و اسم حیوانات: بغراتگین (امیر مانند شتر نر)، بوری تگین (امیر مانند گرگ)، یغان تگین (امیر مانند فیل) و شارتگین (امیر مانند شغال).

۳-۲- ترکیبی که به ظاهر نشان‌گر سمتی در دربار یا لشکر است: بلگاتگین (امیر پاسبان)، ساوتگین (امیر خراج)، سباشی تگین (امیر لشکر) و ینال تگین (امیر سردار).

۳-۳- ترکیباتی که معنی بزرگی و شجاعت را می‌رسانند: الب تگین (امیر پهلوان)، بای تگین (امیر بزرگ)- البته این ترکیب می‌تواند معنی امیر ثروت‌مند را نیز بدهد- بگ تگین (امیر

بزرگ) و قراتگین (امیر بزرگ).

۳-۴- ترکیب تگین با اسم خاص: علی تگین و موسی تگین.

۳-۵- ترکیباتی دیگر که شاید با کنار هم گذاشتن کلیه‌ی ترکیبات تگین در کتاب‌های تاریخی قابل دسته بندی باشند: آلتون تگین (امیر طلا)، آی تگین (امیر ماه)، ارتگین (امیر جوان مرد)، سبک تگین (امیر دوست داشتنی)، نوش تگین (امیر بی مرگ) و قتلغ تگین (امیر مبارک).

منابع فارسی

- ۱- آیدنلو، سجاد. (۱۳۸۸). *از اسطوره تا حماسه (هفت گفتار در شاهنامه پژوهی)*، چ دوم، تهران: نشر سخن.
- ۲- آلیاری، حسین. (۱۳۸۳). «شخصیت و حیات سیاسی محمود غزنوی»، *فصلنامه گلشن*، سال ۱۳۸۳، ش اول.
- ۳- استرآبادی، میرزا مهدی. (۱۳۷۴). *سنگلاخ*، چ اول، تهران: نشر مرکز.
- ۴- انوری، حسن. (۱۳۷۳). *اصطلاحات دیوانی دوره‌ی غزنوی و سلجوقی*، چ ۲، تهران: نشر سخن.
- ۵- انوری، حسن و دیگران. (۱۳۸۱). *فرهنگ بزرگ سخن*، چ ۳، تهران: نشر سخن.
- ۶- بهزادی، بهزاد. (۱۳۸۳). *فرهنگ آذربایجانی - فارسی*، چ ۲، تهران: نشر فرهنگ معاصر.
- ۷- بیهقی، محمد بن حسین. (۱۳۸۶). *تاریخ بیهقی*، به کوشش خطیب رهبر، ج ۱ و ۲ و ۳، چ ۱۱، تهران: نشر مهتاب.
- ۸- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۷). *لغت نامه دهخدا*، ج ۹ و ۱۱، چ ۲، تهران: موسسه انتشارات دانشگاه تهران.
- ۹- راعی، قیام الدین. (۱۳۷۴). «لغات ترکی، مغولی و چینی در تاریخ بیهقی»، *یادنامه ابوالفضل بیهقی*، چ دوم، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد.
- ۱۰- زارع شاهمرسی، پرویز. (۱۳۸۸). *فرهنگ شاهمرسی (فارسی - ترکی)*، چ دوم، تبریز: اختر.
- ۱۱- صالح پور، جمشید. (۱۳۷۰). *فرهنگ جامع فارسی به ترکی استانبولی*، تبریز: نشر لاله.
- ۱۲- کربلایی تبریزی، حسین. (۱۳۸۳). *روضات الجنان و جنات الجنان*، تصحیح جعفر سلطان القرائی، ج ۱ و ۲، چاپ اول، تبریز: نشر ستوده.

بررسی پسوند ترکی «تگین» در تاریخ بیهقی / ۲۳

۱۳- هیأت، جواد. (۱۳۷۱). «توضیح»، نشریه‌ی دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی تبریز، ش ۱۴۲ و ۱۴۳، ص ۱۹۰-۱۸۸.

منابع لاتین

1- Larousse, fransızca.1982). **Büyük Lügat ve ansıkopedı**, vol 6, Istanbul: sultanmektebi.

Archive of SID

A Study of the Turkish Suffix Tegin in Tarikh-e Beyhaghi (Beyhaghi's History)

Hossein Armin

M.A. Student in Persian Language and Literature Islamic Azad University, Shabestar Branch, Iran

Abstract

Numerous Turkish words have been used in Tarikh-e Beyhaghi (Beyhaghi's History), Abolfazl Beyhaghi's valuable work. One of these Turkish words is Tegin which has been employed in the names and titles and which has frequently been used in combination with Turkish and Persian words. The present paper investigated the word Takin used in Azerbaijani dialect, in an attempt to demonstrate that the Azerbaijani word is different from the Turkish word Tegin. This paper also tried to clearly present the meaning of Tegin when combined with other words, regarding the fact that this Turkish word is a paradox; and to etymologize the two components of each title under investigation.

Key Words: Tegin, Tarikh-e Beyhaghi (Beyhaghi's History), Turkish Titles, Ghaznavian.